

بیا که بار دگر گل به بار می‌آید  
بیار باده که بوی بهار می‌آید

هزار غم ز تو دارم به دل، بیا ای گل  
که گل شکفته و بانگ هزار می‌آید

طرب میانه خوش نیست با منش چه کنم  
خوش‌اغم تو، که با ما کنار می‌آید

نه من زداغ توای گل، به خون نشستم و بس  
که لاله هم به چمن، داغ‌دار می‌آید

دل چوغنچه من نشکفده ببوی بهار  
بیار من بود آن‌گه، که یار می‌آید

نسیم زلف تو تانگ ذرد به گلشن دل  
کجا نهال امیدم، به بار می‌آید

بدین امید شداشکم روان، ز چشم‌هه چشم  
که سروم من، به لب جوی بار می‌آید

مگر ز پیک پرستو، پیام او پرسم  
و گزنه کیست که از آن دیار می‌آید

دلم به باده و گل وانمی‌شود، چه کنم  
که بی تو باده و گل ناگوار می‌آید

بهار سایه تویی ای بنفسه مو، باز آی  
که گل به دیده‌ی من بی تو، خار می‌آید

هوش‌نگاب‌تھاج

